

جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی: تقابل، توافق یا تعامل؟ (با نگاهی به روابط این دو در ایران)^۱

بهرنگ صدیقی^۲

تاریخ دریافت: ۹۰/۴/۱۵، تاریخ تایید: ۹۰/۸/۱۵

چکیده

در این مقاله برای پاسخ به این پرسش که آیا جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی در تخصص با هم تعریف می‌شوند یا رابطه آن‌ها در اصل نوعی تعامل و تکمیل هم است، ضمن بررسی رابطه میان جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی از دو رویکرد ذات‌باور و تبارشناسانه یاد کرده و با اتخاذ موضعی تبارشناسانه، این رابطه را در بستر اجتماعی انگلستان و امریکا بررسی کرده‌ایم. ضمن این بررسی، گسست‌هایی پارادایمی را که در مطالعات فرهنگی انگلستان رخ داده تشریح کرده و رابطه آن را با شرایط اجتماعی انگلستان سنجیده‌ایم. با این رویکرد معین می‌شود که به جای سخن از نسبت جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی لازم است از رابطه جامعه‌شناسی "ها" و مطالعات فرهنگی "ها" سخن به میان آورد. بررسی رابطه این دو صورت‌بندی گفتمانی در انگلستان این امکان را فراهم می‌آورد که این رابطه را در ایران بررسی کنیم و شباهت‌ها و تفاوت‌های آن را به ویژه با مصادیق انگلیسی‌اش بسنجیم و به این ترتیب راهی نشان داده شود که بتوان در آن به پیشینه کردن دستاوردهای این دو حوزه رسید.

واژگان کلیدی: جامعه‌شناسی، مطالعات فرهنگی، تبارشناسی، ذات‌باوری، صورت‌بندی گفتمانی.

۱. از دکتر وحید طلوعی که در نگارش این مقاله به واقع مدیون اویم سپاس گزارم.

behsad1@gmail.com

۲. استادیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه آزاد واحد رودهن.

مقدمه

یکی از نکات شایان توجه از بدو پاگیری مطالعات فرهنگی آکادمیک در ایران بحث و جدل‌هایی است که بر سر رابطه آن با رشته جامعه‌شناسی درگرفته است.^۱ البته چنین جدل‌هایی تنها مختص به ایران نبوده و با پیدایش مطالعات فرهنگی در انگلستان آغاز شده است. در این مقاله می‌کوشیم نشان دهیم این جدل‌ها رابطه میان جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی را در ایران و نیز کشوری چون انگلستان و امریکا به چه سمت و سویی برده و می‌برند و پیامد آن‌ها برای هر دو حوزه چیست. از این رو، در پی آنیم که دریابیم از تجارب پاگیری مطالعات فرهنگی در آن کشورها چه می‌توان در خصوص مطالعات فرهنگی ایران آموخت. در ضمن، نشان خواهیم داد که برخی موضع‌گیری‌ها در مطالعات فرهنگی در ایران در قبال جامعه‌شناسی، به ویژه در شرایطی که هر دو حوزه از بیرون از آکادمی تحت فشارهای گوناگون‌اند، مانعی بر سر راه بقای هر دو حوزه فراهم می‌آورد.

به نظر می‌رسد هیاهو بر سر نسبت جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی بیش از همه ناشی از اتخاذ رویکردی ذات‌باور به این دو حیطه از جانب اصحاب هر یک از آن‌ها بوده است. در واقع هر یک از دو طرف با اتخاذ نوعی استراتژی گفتمانی کلیشه‌سازی دوگانه‌انگار (هال ۱۳۸۶: ۳۹؛ باکاک ۱۳۸۶: ۶۰) تصویری یکپارچه و یکدست و ساده شده از "دیگری" بد در مقابل "خودی" خوب به دست می‌دهند. چنین رویکردی در ایران نیز در اظهارنظرهای جسته و گریخته‌ای که از هر دو طرف صورت گرفته مشهود است. اما آیا واقعا می‌توان هر یک از حوزه‌های جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی را به مثابه حوزه‌هایی یکدست و هم‌نوا در نظر گرفت؟

کدام جامعه‌شناسی؟ کدام مطالعات فرهنگی؟

فاضلی (۱۳۸۷: ۱۸) معتقد است: "مطالعات فرهنگی... همیشه در تلاش برای مداخلات کافی در جهان هستی و اجتماعی بوده است؛ به همین دلیل نیز همواره نقدی جدی به جامعه‌شناسان داشته است که آن‌ها هیچ‌گاه روشنفکران عرصه عمومی نبوده‌اند." در این نمونه از مباحثی که در تقابل این دو حوزه مطرح می‌شود، ملاحظه می‌کنیم که "مطالعات فرهنگی" در معنایی عام در تقابل با همه "جامعه‌شناسان" در تمام طول تاریخ و با قید "هیچ‌گاه" قرار می‌گیرد و ایشان را به سبب عدم مداخله "کافی" در وضع موجود مورد نقد "جدی" قرار می‌دهد. اما از منظر جامعه‌شناسان می‌توان پرسید روی سخن این ادعا کدام جامعه‌شناسان‌اند؟ با مروری بر زندگی‌نامه

۱. برای نمونه ر.ک. نشریه خردنامه شماره ۲۸؛ نشریه مهرنامه شماره ۵ و ۷.

جامعه‌شناسان کلاسیک به نظر برای چنین ادعایی هیچ مصداقی نمی‌توان یافت. دورکیم را در نظر آوریم. موضع شجاعانه وی در برابر ماجرای دریفوس، نقش فعال وی در تغییر ساختار دانشگاهی فرانسه، نقش فعال وی در نشر اسناد جنگ جهانی اول، مخالفت‌هایش با پان ژرمنیسم، دغدغه‌هایش نسبت به رشد فزاینده فردگرایی و بی‌اخلاقی در جامعه مدرن فقط بخشی از چیزی است که در متونی که به زندگی دورکیم اختصاص دارند به آن‌ها اشاره شده است (برای نمونه ر.ک. هیوز ۱۳۶۹؛ گیدنز ۱۳۶۳). همچنین می‌توان به بحث‌ها و مقالات ویر در خصوص جنگ جهانی اول، نقدهای او به نحوه اداره جنگ از جانب آلمان‌ها، بنیان‌گذاری حزب آلمان دموکراتیک، مشاوره هیئت آلمان در کنفرانس صلح ورسای و تصمیم به نامزدی ریاست جمهوری اشاره کرد (برای نمونه ر.ک. بندیکس ۱۳۸۲؛ فوگن ۱۳۸۵). به این فهرست باید دغدغه‌های مارکس و میهن‌پرستی پاره‌تو و تلاش‌های قلمی زیمل در نگارش ۲۰ کتاب و بیش از ۳۰۰ مقاله و یادداشت (فریزی ۱۳۸۶: ۱۳) را نیز افزود تا موارد نقض ادعای فوق آشکار شود. با آنچه گفتیم شاید لازم نباشد از دوران کلاسیک جامعه‌شناسی پا فراتر بگذاریم و تحولات بعدی آن را ردیابی کنیم. با این همه می‌توان به میلز اشاره کرد و به بورديو و به گیدنز و به جامعه‌شناسی مردم‌مدار و بسیاری دیگر تا دغدغه جامعه‌شناسی نسبت به عرصه عمومی روشن شود.

به این اعتبار، شاید از منصب یک جامعه‌شناس بتوان پرسید "مداخلات کافی در جهان هستی و اجتماعی" به چه معناست؟ این جامعه‌شناسان باید چه می‌کردند تا به روشنفکران عرصه عمومی بدل شوند؟ به این ترتیب می‌بینیم که با کلیشه‌سازی از جامعه‌شناسی در روایتی حداقلی از پوزیتیویسم فرانسوی قرن نوزدهمی، یا به تعبیر دقیق‌تری که میلز (۱۳۷۰) به کار برده است، نوعی تجربه‌گرایی انتزاعی، تصویر "دیگری" بد از جامعه‌شناسی کامل می‌شود. در مواردی با همین استراتژی گفتمانی دو حیطه مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی چنان در تقابل با یکدیگر تعریف می‌شوند (کچوئیان ۱۳۸۷: ۳۷-۳۸) که ادعا می‌شود "هیچ‌گاه نمی‌توان از دو حوزه مرتبط با یکدیگر سخن گفت ... هیچ‌گاه حتی نمی‌توانند مکمل یکدیگر باشند" (کچوئیان ۱۳۸۷: ۱۸). با چنین منظری است که قابلیت جامعه‌شناسی در "پاسخگویی نسبت به تحولات جهان اجتماعی" انکار شده و بنابراین اعلام "مرگ جامعه‌شناسی و زایش مطالعات فرهنگی" (کچوئیان ۱۳۸۷) میسر می‌شود. در واقع، برای برجسته‌سازی "نقطه تفاوت و تقابل جامعه‌شناسی با مطالعات فرهنگی" در مقابل نگاه "تمامی اندیشمندان جامعه‌شناسی"، مطالعات فرهنگی است که "هیچ‌گاه به دنبال نسخه پیچیدن و ارائه حکمی جامع برای جامعه نیست و خود را مبرا از این‌گونه مسائل می‌داند". نقطه تقابل دیگری که میان این دو حیطه تصور و تصویر می‌شود "تبیین علمی" است که بنا به نظر کچوئیان در جامعه‌شناسی "یک اصل" تلقی می‌شود،

در حالی که " ... در رشته مطالعات فرهنگی دیگر کسی به دنبال تبیین علمی نمی‌رود ... در واقع ... مطالعات فرهنگی تنها به دنبال تفهم است نه تبیین" (کچوئیان ۱۳۸۷b: ۱۸؛ همچنین ر.ک. کچوئیان ۱۳۸۷a: ۳۸).

چنان که ملاحظه می‌شود، در این نمونه‌ها بی‌آن‌که مشخص باشد از کدام مطالعات فرهنگی و کدام جامعه‌شناسی سخن گفته می‌شود روایتی "عام" و یکدست از هر دو حیطه به دست داده شده و کلیشه‌های فوق با یکدیگر در تقابل قرار داده شده‌اند. با این وصف، ترسیم مرزی میان مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی بر مبنای جامع‌نگری و رویکرد تبیینی چندان موجه نمی‌نماید مگر آن که بدانیم روی سخن با کدام جامعه‌شناسی و کدام مطالعات فرهنگی است. به عبارتی دیگر، چنان که گفتمانی چون مطالعات فرهنگی یا جامعه‌شناسی در بستر اجتماعی-تاریخی تولید گفتمان قرار داده نشود و در این بستر تحلیل نشود می‌توان تعبیر عام "گفتمانی" به نام جامعه‌شناسی" (کچوئیان ۱۳۸۷a: ۳۹) را به کار گرفت و با بساخت چنین دیگری تعمیم یافته‌ای به راحتی به آن تاخت. از همین طریق است که مقایسه صورتی خاص از جامعه‌شناسی قرن نوزدهمی در فرانسه با مطالعات فرهنگی اواخر قرن بیست در انگلستان ممکن می‌شود و با چنین تعبیری تردیدی در مرگ اولی نخواهد ماند.

در این مناقشات نگاه تعمیم بخش فقط نسبت به جامعه‌شناسی به کار نمی‌رود. جامعه‌شناسان نیز با استراتژی‌های گفتمانی مشابهی به موضع‌گیری در قبال مطالعات فرهنگی پرداخته‌اند. این استراتژی‌های گفتمانی بیشتر معطوف به بازنمایی نوعی صورت‌بندی دایره‌المعارفی از جامعه‌شناسی است که مطالعات فرهنگی در دل آن می‌گنجد. چنین موضع‌گیری‌هایی در میان جامعه‌شناسان امریکایی بسیار رایج بوده است. برای نمونه می‌توان به یادداشتی از میشل لمونت^۱، رئیس سابق بخش فرهنگ انجمن جامعه‌شناسی امریکا^۲، اشاره کرد که در بخشی از آن آمده "ما باید به دقت جایگاه تئوری را در حوزه‌مان مشخص کنیم و توضیح دهیم چطور موضوعاتی را که تاریخ‌گرایان جدید، تاریخ فرهنگی جدید، مطالعات فرهنگی و تئوری نژادی به تصرف آن‌ها پرداخته‌اند جامعه‌شناسان آن‌ها را مفهوم پردازی کرده‌اند" (به نقل از ولف^۳ ۱۹۹۹: ۵۰۴). همچنین موضع جفری الکساندر^۴ نیز در این خصوص شایان ذکر است. او که اصطلاح مطالعات فرهنگی را اساساً هم معنا با جامعه‌شناسی فرهنگی به کار می‌برد (ولف ۱۹۹۹: ۵۰۴)، چنان تعبیر عامی از رویکرد دورکیمی به دست می‌دهد که اساساً چندان مجال برای عرض

-
1. Michele Lamont
 2. ASA
 3. Wolff
 4. Jeffrey Alexander

اندام دیگر رویکردهای جامعه‌شناسی هم باقی نمی‌گذارد^۱ (الکساندر^۲ ۱۹۸۸). شایان ذکر است که به تعبیر سیدمن جامعه‌شناسی امریکایی تا اوایل دهه ۱۹۹۰ واکنش روشنی در مواجهه با مطالعات فرهنگی ابراز نکرد، اما به تدریج این واکنش‌ها در طیفی از بدبینی (کلاوسون^۳ ۱۹۹۶) تا انکار بدون شرط (هابر^۴ ۱۹۹۵) دسته بندی شدند (به نقل از لی^۵ ۱۹۹۹: ۵۴۸).

اخیراً نشانه‌های چنین موضع‌گیری را در جامعه‌شناسی ایران هم می‌توان یافت. برای نمونه، می‌توان به رویکرد قانونی‌راد (۱۳۸۹) در این خصوص توجه کرد. وی با این که در مواردی سخن از لزوم همزیستی هر دو حیطه به عنوان مکمل سخن می‌گوید و می‌نویسد "جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی در تعامل با یکدیگر می‌توانند به شکل‌گیری دو پایه ضروری زندگی معاصر ما یعنی وحدت و تکثر کمک کنند" اما در بخش عمده‌ای از یادداشت خود می‌کوشد مطالعات فرهنگی را ذیل جامعه‌شناسی تعریف کند. برای نمونه، با اشاره به دیدگاه‌های ویلیامز و هوگارت و نیز هال و سوتاری و مورن تمایز مطالعات فرهنگی را با جامعه‌شناسی کم‌رنگ می‌کند. در نهایت هم ردپای تکثری را که مطالعات فرهنگی قرار است به آن پردازد در "جامعه‌شناسی گفت‌وگویی" باومن برجسته می‌سازد. با همین موضع‌گیری است که آزاد ارمکی نیز حوزه‌هایی چون مردم‌شناسی و مطالعات فرهنگی و فرهنگ‌شناسی را در خدمت جامعه‌شناسی و تسهیل‌کننده مسیر تحقق جامعه‌شناسی نظری می‌داند (آزاد ارمکی ۱۳۸۹: ۳۵۲). شاید همین موضع‌گیری‌هاست بوده که عباس کاظمی (۱۳۸۸) را به قیاس گرفتن فرودستی صاحب‌نظران مطالعات فرهنگی در دنیا (به لحاظ نژادی و جنسیتی و ...) با فرودستی مطالعات فرهنگی در قبال "دانش‌های نیرومندی چون جامعه‌شناسی" کشانده است.

اما آیا واقعا مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی دو حوزه متمایز و چندان مجزایند که برآمدن یکی جز با مرگ دیگری ممکن نیست؟

یکپارچه‌نگری یا تنوع‌باوری

چنان که گفته شد برای بررسی رابطه بین جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی می‌توان، از منظری ذات‌باور، به مقایسه این دو حیطه به لحاظ ابژه پژوهش و متد پژوهش پرداخت. از این مسیر در نهایت می‌توان حکم به تعارض/سازگاری این دو حیطه داد و چه بسا، از منظری

۱. البته الکساندر در مواضع دورکیمی اولیه‌اش به تدریج تجدید نظر کرده و بیش‌تر به سمت جامعه‌شناسی فرهنگی سوق یافته است. با این حال بدبینی وی نسبت به مطالعات فرهنگی همچنان باقی مانده است (ر. ک.

جلایی پور ۱۳۸۷: ۴۵۷-۴۷۶)

2. Alexander
3. Clawson
4. Huber
5. Lee

رادیکال، در پی جانشینی یکی به جای دیگری برآمد یا، با منظری معتدل، با تاکید بر نقاط مشترک و امکانات تبادل و گفتگو تلفیق این دو را پی گرفت (ولف ۱۹۹۹؛ سیدمن ۱۳۸۶؛ والرشتاین^۱ ۱۹۹۹). اما چنین مقایسه‌ای مستلزم تکیه بر این پیش فرض است که این حیطه‌ها را در حکم کلی یکپارچه، دارای سرآغازی قطعی و واجد "نوعی تداوم و پیوستگی لاینقطع" (هال ۱۹۸۱: ۱) و دارای ابژه و متدی واحد در نظر آوریم (سیدمن ۱۳۸۶). چنین پیش فرضی نه در مورد مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی که اساساً در خصوص هیچ حیطه‌ای از تفکر صادق به نظر نمی‌رسد.

بسیاری از صاحب نظران مطالعات فرهنگی با قاطعیت مدعی‌اند از آن جا که این حیطه تحولی ناهموار را از مسیرهایی متفاوت و گسسته طی کرده است به دست دادن تعریفی جامع و مانع از آن ناممکن می‌نماید (هال ۱۳۸۶؛ ولف ۱۹۹۹؛ سیدمن ۱۳۸۶؛ گراسبرگ^۲ و دیگران ۱۹۹۹)؛ این ادعا به قدری تکرار شده که به تعبیر ولف (۱۹۹۹: ۵۰۶) به کلیشه بدل شده است. چنان که هال می‌نویسد: "مطالعات فرهنگی مشتمل بر گفتمان‌های متعددی است؛ شماری از تاریخ‌های گوناگون دارد مشتمل است بر انواع بسیار متفاوتی از آثار" و نیز می‌نویسد: "مطالعات فرهنگی یک چیز نیست؛ هرگز یک چیز نبوده است" (به نقل از ولف ۱۹۹۹: ۵۰۶). از این رو، به نظر گراسبرگ "احتمالاً توافق بر سر هر تعریف یا روایت واحدی از مطالعات فرهنگی ناممکن است" (گراسبرگ و دیگران ۱۹۹۲: ۳). این چنین است که مطالعات فرهنگی نه یک تاریخ که تاریخ‌های متعدد دارد.

اما این ویژگی‌ها نه فقط مختص مطالعات فرهنگی که در خصوص جامعه‌شناسی نیز صادق است. کدام کل یکپارچه‌ای را می‌توان جامعه‌شناسی نامید؟ به نظر کرایب: "... جامعه‌شناسی رشته تکثرگرا و قابل انعطافی است، و گستره‌ای از نظریه‌ها و روش‌های متفاوت و گستره‌ای از مباحثات را پدید می‌آورد" (کرایب، ۱۳۸۲: ۴۴۲). مروری بر مواد درسی جامعه‌شناسی در سراسر دنیا و نیز تاریخ تفکر و روش‌شناسی جامعه‌شناسی این گفتمان‌های چندگانه در تاریخ و ابژه و متد جامعه‌شناسی را نشان می‌دهند.^۳

با این وصف، تکیه بر پیش فرض یکپارچگی مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی تکیه بر باد است و این منظر ما را اساساً به دستیابی به احکامی مطمئن در خصوص این دو رشته، نه در خصوص چیستی شان و نه در خصوص رابطه شان، راهبر نمی‌شود. به این اعتبار سخن گفتن از

1. Wallerstein

2. Grossberg

۳. جالب است که در مواردی عدم یکپارچگی جامعه‌شناسی از جانب هواداران مطالعات فرهنگی به عنوان نقطه ضعف جامعه‌شناسی قلمداد شده است (برای نمونه ر. ک. Baron 1989:80).

این که مثلاً جامعه‌شناسی به "امر اجتماعی" و مطالعات فرهنگی به "امر فرهنگی" یا "امر نشانه‌ای" می‌پردازد (رضایی ۱۳۸۶) نیز به جای حل مسئله، مسائلی جدید می‌آفریند که امر اجتماعی چیست و امر فرهنگی کدام است. به تعبیر هال مفاهیمی از این دست تنها می‌توانند نشان دهنده عرصه تلاقی و همگرایی علایق دسته‌ای از متفکران باشد بی آن که معنایی یکه از آن‌ها مراد کنند (هال ۱۹۸۱: ۴). در مجموع، سیدمن در بحث از رابطه جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی این بحث را به روشنی صورت‌بندی کرده و می‌نویسد:

"از نظر من هیچ شیوه حقیقی یا درستی برای استفاده از مفاهیمی همچون جامعه‌شناسی و مطالعات فرهنگی وجود ندارد. این مفاهیم به طور اجتناب‌ناپذیری ناهمگن، بی‌ثبات، و واجد معانی مختلف اند. صحت و اعتباری که این مفاهیم کسب می‌کنند مرهون این واقعیت است که ما با به کارگیری آن‌ها در یک گفتگو و در زمان و مکانی خاص، با در نظر گرفتن هدفی، کاری انجام می‌دهیم یا چیزی می‌گوییم" (سیدمن ۱۳۸۶a: ۳۰۸-۳۰۹).

مشخص است که دو حیطه تفکر فوق فقط در رابطه ای دیالکتیکی با واقعیت تاریخی‌شان با یکدیگر نیز ارتباط می‌یابند (هال ۱۹۸۱: ۱) و در اینجا نیز به نوعی رویکرد تنوع‌باور نظر داشته ایم که به همزیستی مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی، نه به عنوان حیطه‌هایی یکپارچه بلکه در گستره چندین و چند پارادایم در هر یک، رای می‌دهد. با اتخاذ چنین منظری است که می‌توان روایت پیش‌گفته از تاریخ‌های مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی را پیش نهاد. در این روایت می‌کوشیم روشن سازیم مطالعات فرهنگی در خلائی دوگانه در جامعه‌شناسی انگلیسی در شرایط اجتماعی خاصی در انگلستان پدیدار شد و رشد کرد. این خلاء دوگانه عبارت است از:

- خلاء تئوریک: در مقطع پیدایش مطالعات فرهنگی (بیرمنگام) در انگلستان، جامعه‌شناسی انگلیسی توان طرح پرسش‌ها و تدارک پاسخ‌هایی در خصوص کلیت نظام اجتماعی انگلستان را نداشت.
 - خلاء پراتیک: در آن مقطع، جامعه‌شناسی انگلیسی امکان نقد کلیت نظام اجتماعی انگلستان و در نتیجه مداخله و ایجاد تغییر در آن را نداشت.
- با این وصف، در مجموع باید گفت مطالعات فرهنگی در انگلستان نه در تقابل با جامعه‌شناسی به معنای عام آن بلکه در تقابل با نوع خاصی از جامعه‌شناسی (سنت غالب جامعه‌شناسی انگلیسی) پدیدار شد. برای شرح و بسط این روایت لازم است با رویکردی تبارشناسانه به تاریخ مراجعه کنیم.

زایش مطالعات فرهنگی در رویارویی با جامعه‌شناسی انگلیسی

با نهادینه شدن مطالعات فرهنگی در قالب مرکز بیرمنگام در ۱۹۶۴ به مدیریت هوگارت و به ویژه با به دست گرفتن مدیریت مرکز از جانب هال در دهه ۱۹۷۰ رویارویی مطالعات فرهنگی با جامعه‌شناسی بریتانیایی جدی شد. در ۱۹۶۸ بود که اندرسون، از شاخص‌ترین اعضای چپ نو انگلستان و ویراستار نشریه *نیو لفت ریویو*^۱، با انتشار مقاله‌ای گزنده با عنوان "مولفه‌های فرهنگ ملی"^۲ از یک "فقدان کانونی"^۳ در فرهنگ بریتانیا سخن گفت مبنی بر این که این فرهنگ هیچ جامعه‌شناس کلاسیکی همچون دورکیم، وبر یا پاره تو به بار نیاورده است؛ نکته ای که آبرامز^۴ هم در همین سال در کتاب *ریشه‌های جامعه‌شناسی بریتانیایی: ۱۸۳۴-۱۹۱۴*^۵ یادآور شد. اندرسون جامعه‌شناسی انگلیس را در دهه ۱۹۶۰ نوعی فعالیت نهادی نیمه جان و نحیف وصف کرد (به نقل از بارون ۱۹۸۹: ۷۲).

اما جامعه‌شناسی در بریتانیا چه سابقه و ویژگی‌هایی داشته که چنین مورد نقد قرار گرفته است؟ لازم است ابتدا به اختصار به خاستگاه‌های جامعه‌شناسی بپردازیم. با تکیه بر مشی کرایب مبنی بر ساده سازی افراطی (کرایب ۱۳۸۲: ۴۳۸) می‌توان به مقایسه‌ای کلی میان جامعه‌شناسی‌های فرانسه و آلمان و بریتانیا پرداخت. بر این مبنا در حالی که جامعه‌شناسی در فرانسه و آلمان با مشیی انتقادی^۶ برپا شد در انگلیس مشیی مصالحه‌جویانه را دنبال کرد. دغدغه بانیان جامعه‌شناسی در فرانسه و آلمان عمدتاً نامطلوب بودن وضع موجود بود. ایشان کوشیدند با شناخت نحوه عملکرد نظام اجتماعی، رصد تحولات آشکار و پنهان آن، و در نهایت با توسل به یک تئوری در خصوص کلیت اجتماعی به نقد وضع موجود بپردازند. اما جامعه‌شناسی انگلیس با انتشار کتاب *ایستایی/اجتماعی اسپنسر* در آغاز دوره میانی عصر ویکتوریایی بر سر زبان‌ها افتاد (کوزر ۱۳۷۲). در این عصر، انگلستان دیرسالی از نخستین و البته آرام‌ترین انقلاب مدرنی که در این کشور رخ داده بود و نیز از تلاطمات پس از آن فاصله گرفته بود، در درون و بیرون از صلح و آرامش برخوردار بود و "تنعم فزاینده و تولید صنعتی و بازرگانی خارجی ... این کشور را بر فراز همه کشورهای دیگر قرار داده" (کوزر ۱۳۷۲: ۱۶۵) و به لقب "کارخانه جهان" ملقب کرده بود (هابسبام ۱۳۸۰). این در حالی است که در همین زمان بسیاری از دیگر کشورهای اروپایی گرفتار نزاع و

1. New Left Review
2. Component of the National Culture
3. Absent center
4. Abrams
5. The origins of British Sociology: 1834-1914

۶ تعبیری که از نقد در این جا مراد کرده ایم، به تاثیر از مفهوم اپوخته هوسرل، مشیی است که "وضع موجود" را "وضع طبیعی" نمی‌داند. اگر چنین مشیی قائل به مداخله در وضع موجود برای سوق دادن آن به سمت وضع مطلوب باشد به نقادی فعال و در غیر این صورت به نقادی منفعل متوسل می‌شود.

کشمکش و انقلاب بودند؛ فرانسه درگیر انقلاب‌های پیاپی و آلمان آستن آن بود. در چنین بستر اجتماعی بروز نوعی خوشبینی به وضع موجود و آینده جامعه انگلستان نزد اسپنسر غریب نمی‌نماید. عنوان نخستین کتاب اسپنسر، *ایستایی/اجتماعی*، نیز در همین زمینه معنادار است.^۱ با این همه، سنت جامعه‌شناسی بریتانیایی پس از آن که اسپنسر امید از پیشرفت انگلستان برید و به پیرمردی تلخ‌اندیش بدل شد افول یافت.^۲ جامعه‌شناسی انگلستان از این زمان تا پس از جنگ دوم جهانی عملاً عقیم ماند؛ نوعی جامعه‌شناسی که در زمانی هم که مولد بود عملاً جز خدمت به تثبیت و تدام وضع موجود گام موثر دیگری برنداشت (گلدمن^۳ ۲۰۰۷: ۴۳۶؛ میلز ۱۳۷۰). اما علت چه بود و چرا اساساً هیچ چشم انداز تئوریک کلاسی در جامعه‌شناسی بریتانیایی پرورش نیافت؟ از نظر رومنی^۴ شاید علت این باشد که جامعه‌شناسی اساساً محصول تغییرات و بحران‌های سریع اجتماعی است. اما انگلستان کشوری باثبات با تغییرات تدریجی، اصلاح، و تطور^۵ بوده تا بحران و انقلاب. ترنر نیز تایید می‌کند که حتی امروزه هم جامعه‌شناسی در مناطقی در حال شکوفایی است که جامعه تغییراتی سریع و مسئله ساز را تجربه می‌کند؛ از جمله در ترکیه و چین و هند (باورن ۱۹۸۹: ۷۳؛ ترنر^۶ ۲۰۰۶: ۱۶۹-۱۷۰). به همین سیاق اندرسون توسعه نیافتگی تئوری اجتماعی را در بریتانیا نتیجه تاریخی تحول تدریجی^۷، فرهنگی مصالحه جویانه، انقلابی زودرس و عقیم، تفکری تطورگرا، و فردگرایی می‌داند (به نقل از گلدمن ۲۰۰۷: ۴۳۲).

در واقع می‌توان گفت زیربنای تئوریک جامعه‌شناسی بریتانیایی در قرن بیستم مبتنی بود بر انطباق مدل امریکایی با سنت تجربه‌گرایی انگلیسی. غلبه تئوریک در این سنت با کارکردگرایی پارسونزی و مرتونی بود. این کارکردگرایی مبنای مطالعه نهادها را که وجه مشخصه جامعه‌شناسی انگلیسی بود، فراهم می‌آورد. کلیت اجتماعی بر این مبنا به مجموعه‌ای از نهادها تقسیم شد که هر یک کارکرد تخصصی خود را انجام می‌دادند و بنابراین متخصصان خود را نیز داشتند. از دل همین رویکرد بود که به تدریج حوزه‌های تخصصی در جامعه‌شناسی بریتانیا

۱. مقایسه جایگاه اجتماعی کنت و مارکس با اسپنسر نیز شایان توجه است. در حالی که کنت و مارکس در فقر و عزلت و جنگ دائمی برای طرح افکارشان بودند، اسپنسر فردی مشهور بود که آثارش در انگلستان و امریکا نشری گسترده یافت (کوزر ۱۳۷۲: ۱۷۵)

۲. توضیح آن که انگلستان از دهه ۱۸۸۰ تا پایان عصر ویکتوریایی در سال ۱۹۰۱ که دو سال پیش از مرگ اسپنسر نیز بود درگیر بحران‌های اقتصادی شد و در مسابقه اقتصادی و صنعتی و مستعمراتی از فرانسه و آلمان به تدریج پس افتاد، امید خود را برید و به پیرمردی تلخ‌اندیش بدل شد (کوزر ۱۳۷۲: ۱۶۷-۱۶۹).

3. Goldman
4. Rumney
5. evolution
6. Turner
7. gradualism

پدیدار شدند: جامعه‌شناسی خانواده و کار و فرهنگ و مسائل اجتماعی و گر چه در این جامعه‌شناسی به ظاهر از روابط درونی بین نهادهای متفاوت صحبت می‌شد اما در کل همین تکه تکه شدن و دوری از طرح پرسش‌هایی در سطح نظام کلی بود که حیات آن را تضمین می‌کرد. این امر اثری فلج‌کننده بر قابلیت جامعه‌شناسی برای خلق بینش‌های جدید و ترکیبی داشت. به لحاظ روش شناختی هم این جامعه‌شناسی تحت نفوذ مطلق تعبیری از پوزیتیویسم بود که تحلیل‌های آماری را برای جستجوی همبستگی بین متغیرها معتبر می‌دانست. این روش‌ها در عمل به خلق مجموعه‌های آماری منجر شد که هیچ طرح و برنامه کلی را دنبال نمی‌کردند. در چنین فضای فکری-اجتماعی که ثبات مشخصه اصلی آن است و دغدغه جامعه‌شناسی تحکیم یا حداکثر ترمیم همین وضعیت است اساساً نیازی به تئوری در خصوص کلیت نظام اجتماعی وجود ندارد و از دل آن هیچ رویکرد نقادانه‌ای نیز رشد نخواهد کرد. اما این خلاء فکری در جامعه بریتانیا رها نشد و از طریقی دیگر پر شد. در واقع، وظیفه دستیابی به رویکردهای تمامیت بخش را، که لازمه استعمارگری بریتانیا در این دوره بود، دو حیطة انسان‌شناسی و نقد ادبی بر عهده گرفتند و به ویژه این نقد ادبی بود که با پیش نهادن مفهوم فرهنگ نوید پر شدن آن فقدان کانونی و نیز امکان نقادی را داد (بارون ۱۹۸۹: ۷۳-۷۸).

با رهایی سابقه نقد ادبی در بریتانیا به ماتیو آرنولد (۱۸۲۲-۱۸۸۸) می‌رسیم، که از قضا هم عصر اسپنسر بود. او نیز از متفکران عصر میانی ویکتوریایی بود که لقب "پیامبر فرهنگ" را یدک می‌کشید.^۱ اما این پیامبر فرهنگ، بر خلاف خوشبینی آن پیامبر پیشرفت (اسپنسر)، ادبیات و هنر را سلاحی برای "نقد زندگی" می‌دانست (جانسون ۱۳۷۸: ۴۰-۴۲) و به تاثیر از توکوویل خطر امریکایی شدن^۲ جامعه و دموکراسی را گوشزد می‌کرد و نگران بود که مبدا دموکراسی در انگلستان از راه اعتدال خارج شود. از نظر او دولت و فرهنگ باید توده‌ها را به انسانیت سوق دهند؛ در این صورت است که دموکراسی انگلیسی محترم و معتدل خواهد شد (جانسون ۱۳۷۸: ۳۲-۳۳). به این ترتیب گویی نوعی تقسیم وظیفه میان جامعه‌شناسی و نقد ادبی در بریتانیا، از بدو شکل‌گیری شان در این دیار، برقرار شد که اولی خوشبینانه جامعه را به ادامه دادن راه پرباری که آمده بود فرامی‌خواند، راهی که از دل فردگرایی می‌گذشت، و دومی خطرات پیش روی آن را که عبارت بود از بروز نوعی آنارشیزم گوشزد می‌کرد و از راه آموزش و ارتقای فرهنگ توده در صدد پیشگیری از آن بود. همین رویکرد نخبه‌گرا در سنت نقد ادبی با مدتی وقفه در دهه ۱۹۳۰ با آثار فرانک ریموند لی‌وس^۳ تداوم یافت (جانسون ۱۳۷۸: ۸۴-۲۳۴).

۱. قیاس کنید با لقب "پیامبر خوشبین پیشرفت" برای اسپنسر.

۲. Americanization: توده ای شدن و به ابتدال کشیده شدن و غیبت قدرتی نیرومند.

3. Frank Raymond Leavis

شایان ذکر است که دوره شکوفایی مجدد نقد ادبی با آثار لی‌وس مقارن است با بحران‌های اقتصادی دهه ۱۹۳۰ که پس از یک دوره رونق چشمگیر از امریکا آغاز و دامنه‌اش به اروپا کشیده شد. در این دوره که امواج کمونیسم و سوسیالیسم مغرب زمین را در می‌نوردند و برای نظام سرمایه‌داری رجز خوانی می‌کنند (هانت ۱۳۸۱: ۴۵۴) و نطفه فاشیسم هم برای رویارویی با غرب و شرق عالم در حال بسته شدن است، انگلیس خود را از هر دو این جریان‌ها برکنار نگه می‌دارد. این چنین است که تنها بذریه‌هایی که نقد ادبی بی‌رقیب در جامعه می‌پراکند می‌تواند نویدبخش شکوفایی فکری در آینده باشد.

اما این جریان با شکل‌گیری چپ نو در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به تدریج شکلی تازه یافت. ریچارد هوگارت، ریموند ویلیامز، و ادوارد تامپسون از منتقدان ادبی متأثر از این جریان بودند که معمولاً تاریخ مطالعات فرهنگی را با آثار ایشان آغاز می‌کنند. در واقع این نقطه آغازی است بر یک گسست اساسی در جریان نقد ادبی؛ گسستی که نقد اجتماعی و نیز نقد جامعه‌شناسی را در انگلیس به همراه آورد و زمینه‌ساز زایش مطالعات فرهنگی و نهادینه شدن آن با برپایی مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام شد. حال نیز همین برهه را مقطع صورت‌بندی مطالعات فرهنگی می‌داند که حاصل مناظره اولیه نقد ادبی با مارکسیسم بود (هال ۲۰۱۳: ۱۵). مهم‌ترین نقطه تمایز این جریان جدید را با سنت پیشین نقد ادبی باید در تعبیر این نسل جدید از فرهنگ دانست. در حالی که آرنولد و لی‌وس تعبیری نخبه‌گرایانه از فرهنگ داشتند، ایشان فرهنگ را به کل معانی و کردارها و بنابراین تجربیات زیسته تمام افراد و گروه‌ها نسبت دادند که در زبان و رفتارها و آداب و رسوم روزمره و در ایدئولوژی و در طیف وسیع متون و بازنمودهای ادبی و هنری و علمی و دینی تجلی می‌یابند (سیدمن ۱۳۸۶: ۳۱۰-۳۱۲).

با این همه، مشی چپ نو نیز بسیار نزدیک به همان ذهنیت محافظه‌کار و غیرانقلابی انگلیسی، یعنی تغییر در محدوده ساختارهای نهادهای موجود، بود (جانسون ۱۳۷۸: ۱۷۶). با این وصف، این نسل در مطالعات فرهنگی همچنان سخن از ضرورت اصلاحات تدریجی می‌کردند، که کاملاً با همان رویکرد قائل به تحول تدریجی ریشه‌دار در تفکر انگلیسی منطبق بود، و نیز با پذیرش ساختارهای اجتماعی موجود بر سر کیفیت آن‌ها مجادله می‌کردند. ضمن آن که با هواداری از نقد اخلاقی نظام سرمایه‌داری و دلبستگی به نوعی سوسیالیسم انسانی عملاً در نقطه مقابل چپ سنتی قرار می‌گرفتند که انقلابی همه‌جانبه علیه سرمایه‌داری را تنها راه چاره در قبال آن می‌دانستند (هانت ۱۳۸۱: ۴۵۵؛ جانسون ۱۳۷۸: ۱۸۳). گام اولیه‌ای که ایشان برداشتند پای جامعه‌شناسی را مشخصاً به نقد ادبی باز کرد و از این راه بود که امکان تحلیل آثار و نمودهای فرهنگی در بافت اجتماعی نهادها و روابط قدرت و تاریخ فراهم آمد؛ گامی که تامپسون بعدتر با

نقد کتاب *انقلاب طولانی* ویلیامز در مقاله "مروری بر انقلاب طولانی"^۱ با قوتی بیش‌تر برداشت (سیدمن ۱۳۸۶: ۳۱۱-۳۱۲؛ بارون ۱۹۸۹: ۷۵-۷۶؛ هال ۱۹۸۱: ۱۲).

گسست‌های مطالعات فرهنگی، ریشه‌های نظروزرانه و اجتماعی

در واقع در چنین فضایی مطالعات فرهنگی برای یافتن پاسخ به دنبال مسیرهای دیگری رفت که تامپسون چشم انداز آن را فراهم آورده بود. از جمله این مسیرها مسیری بود که به "معنا" اولویت می‌داد؛ آثار وبر و مکتب هایدلبرگ، هوسرل و سنت پدیدارشناسی، و مید و کنش متقابل نمادی در همین حیطه می‌گنجد. وبر و اصحاب مکتب هایدلبرگ بر مبنای نوعی فرد گرایی روش شناختی ضمن تکیه بر مفهوم تاریخی و ساختاری از کلیت اجتماعی تاکید می‌کنند. بر فهم رویکرد افراد به عنوان مبنایی الزامی برای تبیین اجتماعی دارد. از نظر هال این رویکرد به دیدگاه‌های ویلیامز در *انقلاب طولانی* و هوگارت در *کاربردهای سواد* نظر داشت (به نقل از بارون ۱۹۸۹: ۷۸). هوسرل و سنت پدیدارشناسی شوتز نیز کم و بیش در همین مسیر قابل طرح‌اند.

اما این مکتب کنش متقابل نمادی بود که به ویژه از طریق کارهای هوارد بکر و مکتب شیکاگو در حیطه جامعه‌شناسی انحرافات بیش‌ترین تاثیر را در این مسیر بر مطالعات فرهنگی بریتانیایی گذاشت. در این سنت بر اهمیت تجربه زیسته کنشگران و تعاریف شان از وضعیت و نیز پیامدهای اجتماعی آن تاکید می‌شود. بنابراین، بر خلاف سنت جامعه‌شناسی بریتانیایی که در مطالعات خود بر روی گروه‌های اقلیت به دنبال تشخیص بیماری‌های اجتماعی و در نهایت درمان آن‌ها بود، کنش متقابل نمادی به دنبال فهم عقلانیت حاکم بر آن‌ها برآمد و از این طریق در حیطه آسیب‌شناسی به جای انتساب آسیب به انحراف، آن را محصول برچسب زنی از جانب عاملان اجتماعی گوناگون دانست. با وجود این، مکتب فوق‌قادر نبود ابزار تئوریک لازم را برای این که تعاریف کنشگران را از موقعیت به روابط اجتماعی متکی بر تجسم "واحد‌های کنش‌گر" شیفت دهد تا از این طریق قادر به تشریح رویدادهای فرافردی^۲ شود (بارون ۱۹۸۹: ۷۹).

مسیر دوم از طریق ساختارگرایی دورکیم، بنا به روایتی که استراوس پیش نهاد، پیش روی مطالعات فرهنگی گذاشته شد. قرائت جامعه‌شناسی بریتانیایی از دورکیم عبارت بود از نوعی پوزیتیویسم افراطی که با تکیه بر آن از "واقعیت‌های اجتماعی" به تحلیل‌های آماری پل می‌زند. اما استراوس تعبیر دیگری از دورکیم را پیش نهاد. بنا به این تعبیر فرهنگ به عنوان نظامی ساخت یافته، مستقل از اراده فردی، باید به عنوان ابزار نمادی ساختار اجتماعی فهم

1. Review of the Long Revolution
2. supra-individual

شود که به واسطه روابط درونی‌اش تعریف می‌شود. در واقع دورکیم فرهنگ را به ساختارهای اجتماعی تقلیل داد و استروس آن را به جهانی‌های شناختی (بارون ۱۹۸۹: ۷۹). به تعبیر هال مواجهه مطالعات فرهنگی با استراوس زمینه ساز توجه به ساختارگرایی آلتوسری، به عنوان دومین پارادایم عمده مطالعات فرهنگی در کنار فرهنگ گرایی شد (هال ۱۹۸۱).

اما مسیر سوم را مارکسیسم پیش روی مطالعات فرهنگی گشود. بازسازی سنت مارکسیستی، به ویژه از جانب ساختارگرایی چون آلتوسر، نوید بخش حرکت به فراسوی استعاره تک خطی و جبرانگار زیربناروینا بود. بر این مبنا صورت‌بندی اجتماعی را، به جای آن که آن را بیان تفوق آمیز یک بخش تصور کنیم، می‌توان مفصل‌بندی بخش‌هایی مجزا در کلیتی متعارض دانست. بنابراین با تاکید بر جایگاه کارکردی فرهنگ در کلیت اجتماعی و تبیین تاثیر امور دیگر بر آن امکان پافشاری بر استقلال و تقلیل ناپذیری امر فرهنگی میسر شد (بارون ۱۹۸۹: ۸۰).

این سه مسیر در دهه ۱۹۷۰ در نسل دوم مطالعات فرهنگی به هم رسیدند. بنابراین دهه ۱۹۷۰، علاوه بر آن‌که آستن تحولاتی بنیادی در عرصه سیاسی- اجتماعی جامعه انگلستان بود، مقطعی مهم برای مطالعات فرهنگی هم به شمار می‌آید. نسل دوم مطالعات فرهنگی، مشتمل بر افرادی چون استوارت هال و دیوید مورلی و دوروتی هابسون و پاول ویلیس و فیل کوهن و دیک هبیدیج و ایان چامبرز و آنجلا مک رابی، در همین دهه وارد عرصه شدند. نکته شایان توجه این است که نسل اول، یعنی ویلیامز و هوگارت، اگر چه کوشیدند از نقد ادبی- زیباشناختی فراتر روند و نظریه ای اجتماعی- انتقادی طرح کنند اما خاستگاه آنان نقد ادبی بود، اما نسل دوم عمدتاً خاستگاهی جامعه شناختی داشتند که پروژه مطالعات فرهنگی را از نسل اول گرفتند (سیدمن ۱۳۸۶: ۳۱۲).

حال مطالعات فرهنگی که در اواسط دهه ۱۹۶۰ به واسطه راه اندازی مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام و نشریات متعدد نهادینه شده بود (هال ۱۹۸۱: ۳)، در این دهه به واسطه ریاست استوارت هال خط و ربط‌های جدیدی در پیش گرفت. پروژه مطالعات فرهنگی که نسل اول دنبال می‌کرد مبتنی بر مارکسیسم به روایت چپ نو، به تعبیری مارکسیسم اومانستی، بود که می‌کوشید شکل‌بندی جوامع معاصر را در بافت روابط قدرت تحلیل کند و مداخله‌ای انتقادی- اخلاقی در زندگی عمومی زمانه داشته باشد (سیدمن ۱۳۸۶: ۳۱۲-۳۱۳؛ جانسون ۱۳۷۸: ۲۴۰). اما نسل دوم، بر خلاف نسل اول که اساساً نظریه گریز بود، تفکر نظری را، در کنار تحقیقات تجربی، در دستور کار خود قرار داد و از همین راه به بسط و گسترش نظری مطالعات فرهنگی نائل آمد (هال ۱۳۸۶: ۸).

نسل دوم که از جهتی به چرخشی متنی رو آورد و نشانه‌شناسی را زیر چتر خود آورد، از سویی دیگر چرخش‌هایی به سمت مارکسیسم ساختاری کرد و حول مباحثی چون طبقه اجتماعی و

جنسیت و نژاد به بحث پرداخت. چرخش نخست، که هال آن را به عنوان "مسیر انحرافی ضروری" در مسیری تثبیت شده می‌داند و از آن تحت عنوان "چرخش زبانی" یاد می‌کند گر چه مطالعات فرهنگی را به کشف گفتمانی بودن و متنیت سوق داد (هال ۱۳۸۶: ۱۶) به رویکردهایی منفعل به لحاظ سیاسی- اجتماعی در مطالعات فرهنگی نیز دامن زد. این وجه از مطالعات فرهنگی همان وجهی است که به ویژه با انتقال آن به امریکا، از جمله در حیطه مطالعات بصری^۱، بسط و گسترش یافت. از این جریان تحت عناوینی چون "امریکایی شدن مطالعات فرهنگی"^۲ (به نقل از ولف ۱۹۹۹: ۵۰۱) و "سیاست زدایی شدن"^۳ پروژه مطالعات فرهنگی^۴ انتقاد می‌شود و منظور از آن جدایی مطالعات فرهنگی است از جنبش‌های اجتماعی و تخصصی شدن بیش از حد و محدود شدن آن به دانشگاه‌ها و نیز گسترش آکادمیک آن در طی دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ در دپارتمان‌های علوم انسانی و ادبیات و سینما و ... (ولف ۱۹۹۹: ۵۰۱). کری نلسون^۴ از پرشورترین منتقدان این جریان است و مطالعات فرهنگی را در امریکا نوعی "متن محوری"^۵ می‌داند که در واقع با احیای نشانه‌شناسی صرفاً به دنبال خوانش‌هایی جدید و هوشمندانه از متون است.^۶ از نظر مایکل چادسون^۷ هم این جهت‌گیری در مطالعات فرهنگی با جدا شدن از تجربه زیسته در عمل به لحاظ اجتماعی به حیطه ای بی بو و خاصیت بدل شده است (به نقل از ولف ۱۹۹۹: ۵۰۱).

اما با بروز چرخش دوم در مطالعات فرهنگی نسل دوم با تکیه بر مفهوم کلیت اجتماعی، مشتمل بر نوعی نظم با اجزا و عناصری که به یکدیگر مفصل بندی شده‌اند، فرهنگ در حکم بازتولید روزمره زندگی اجتماعی به شمار آمد که در سطوح متفاوت معنا و ساختار اجتماعی و روابط قدرت و تاریخ باید تحلیل شود. با تکیه بر همین چرخش و به ویژه با تاکید بر افکار گرامشی بود که این نسل در پی به راه انداختن جریانی برای تولید روشنفکرانی ارگانیک برآمد تا از این راه علاوه بر پیشبرد مطالعات فرهنگی در حیطه نظری آن را به پروژه ای سیاسی نیز

1. Visual studies
2. Americanization of cultural studies
3. Depoliticization
4. Cary Nelson
5. textualism

۶ البته کیت ماکسی (Keth Moxey) معتقد است که نشانه‌شناسی به طور بالقوه صرفاً اقدامی متمند (textual) نبوده و با تکیه بر آن می‌توان از خوانش متن فراتر رود (به نقل از Wolff: 501). سیدمن هم معتقد است این متن مندی لزوماً به معنای نادیده گرفتن اموری چون قدرت و سرکوب و مقاومت و عاملیت نیست، ضمن آن که این امکان نیز فراهم است که متون، نه قلمروهایی فروبسته، بلکه در ارتباط با سایر متون تحلیل شوند و از همین مسیر است که بینامتنیت نیز وارد پروژه مطالعات فرهنگی می‌شود (سیدمن ۱۳۸۶: ۳۱۷-۳۱۸).

7. Michael Schudson

بدل سازد (هال ۱۳۸۶: ۱۱-۱۲). از همین مسیر بود که مباحثی چون قدرت و مقاومت و سرکوب و نظایر این‌ها ذیل مباحث محوری مطالعات فرهنگی قرار گرفت و در پی خود مفاهیم ایدئولوژی و هژمونی و مدار فرهنگی و طبیعی سازی و دلالت‌گری و تفاوت فرهنگی و ... را نیز به همراه آورد.

بنابراین ملاحظه می‌شود که تئوری‌ها و مکاتب متفاوت و نیز جامعه‌شناسان گوناگون بسته به مورد، از جهتی بنا به ملاحظات نظرورزانه، زیر چتر مطالعات فرهنگی قرار گرفته‌اند. اما در این توسعه تئوریک نمی‌توان از تاثیر ملاحظات عملی غافل بود. به تعبیر هال بر هر رو، برخی گسست‌های حادث شده در مطالعات فرهنگی ریشه‌ای نظرورزانه داشته‌اند و برخی دیگر ریشه‌هایی عینی (هال ۱۳۸۶: b: ۱۳).

در واقع نسل دوم مطالعات فرهنگی مواجه بودند با جامعه‌ای مصرفی (ترنر ۲۰۰۶: ۱۷۲؛ جانسون ۱۳۷۸: ۱۷۶) که در پی به قدرت رسیدن دولت‌های رفاه پس از جنگ دوم جهانی با تکیه بر انقلاب کینزی نابرابری‌هایی را در بخش عمده‌ای از جوامع غربی دامن زده بود؛ نابرابری‌هایی که به تدریج نشانه‌های عینی آن از اواخر دهه ۱۹۶۰ بروز و ظهور می‌یافت و واکنش‌هایی را از جانب نیروهای اجتماعی متفاوت برمی‌انگیخت جنبش‌های ضد جنگ، دانشجویی، حقوق شهروندی، محیط زیست، فمینیستی، نژادی، همجنس‌خواهی و ... در همین برهه اوج گرفت^۱. این جنبش‌ها دولت‌های رفاه را نه فقط عامل بروز نابرابری‌های طبقاتی و جنسیتی و نژادی و نظایر این‌ها می‌دانستند که مانعی بر سر راه آزادی‌های فردی نیز به شمار می‌آوردند (تامپسون^۲ ۲۰۰۴: ۱۸). همین شرایط بود که مفهوم طبقه و جنسیت و نژاد^۳ را در محور بررسی‌های مطالعات فرهنگی در نسل دوم قرار داد (جانسون ۱۳۷۸: ۲۳۹). به این ترتیب، دولت رفاه حاکم بر انگلستان^۴ در اواخر دهه ۱۹۷۰ با بحران‌هایی جدی، اعم از

۱. اگر چه به تعبیر ترنر این جنبش‌ها، از جمله جنبش‌های ضد جنگ ویتنام و جنبش‌های دانشجویی، به حدی که در فرانسه و آمریکا و ایتالیا و آلمان شدت گرفته بود در عرصه عمومی بریتانیا چندان شوری ایجاد نکرد (ترنر ۲۰۰۶: ۱۷۵)، اما به تعبیر گلدمن در این برهه روشنفکران بریتانیایی به رویدادها و نیز اندیشه‌های خارج از بریتانیا نیز توجه داشتند؛ او انتشار کتاب آبرامز و مقاله اندرسون را در ۱۹۶۸ که هر دو به نقد جامعه‌شناسی بریتانیایی پرداخته‌اند به تاثیر از همین تحولاتی می‌داند که عمدتاً در بیرون از مرزهای انگلستان رخ می‌داد (گلدمن ۲۰۰۷: ۴۳۲).

2. Thompson

۳. هال مواجهه مطالعات فرهنگی را با دو حیطه فمینیسم و نژاد از مقاطع گسست در مطالعات فرهنگی می‌داند (هال ۱۳۸۶: ۱۳)

۴. هر دو دولت محافظه کار ادوارد هیث (۱۹۷۰-۱۹۷۴) و کارگر جیمز کالاهان (۱۹۷۴-۱۹۷۹) از جنگ دوم جهانی به بعد بر سر وجود این دولت توافق داشتند (فرکلاف ۱۳۷۹: ۲۶۵).

جنبش‌های اجتماعی و قدرت فزاینده اتحادیه‌های کارگری و حجیم شدن/ پرهزینه شدن/ ناکارآمد شدن دولت مواجه شد. در این دوران گرایشی جدید در فضای سیاسی بریتانیا، و البته هم زمان در امریکا، پدیدار شد که به تدریج عنوان راست نو یافت. این گرایش، به رهبری ماگارت تاچر، در سال ۱۹۷۹ قدرت را در دست گرفت و ۱۸ سال در قدرت ماند.

در همین برهه است که مطالعات فرهنگی در مواجهه با چنین شرایط عینی، گرامشی را، که تا پیش از این منبعی تئوریک برای مطالعات فرهنگی به‌شمار می‌آمد، عملاً به زیر چتر خود می‌آورد. توضیح آن که حال، در ژانویه ۱۹۷۹، پیش از برگزاری انتخاباتی که دولت تاچر را بر سر کار آورد، در نشریه *مارکسیسم تودی*^۱ مقاله‌ای با عنوان "نمایش گرایش بزرگ به راست" به چاپ رساند و در آن با تکیه بر آرای گرامشی تاچرسم را پروژه جدید سلطه‌گری خواند؛ سلطه‌ای که با فاصله‌گیری حکومت از عرصه عینی (اقتصادی) و پنهان شدن آن در پس عرصه‌های ذهنی (فرهنگ) مشروعیت کسب می‌کند و به این ترتیب یک ایدئولوژی را به سبکی مردمی و لحنی اخلاق‌گرایانه به خورد همگان می‌دهد و آنان را وا می‌دارد که با تضادهای اجتماعی و سیاسی کنار آیند (استونز ۱۳۸۱: ۴۱۱-۴۱۲). به این ترتیب، بستر نظرورژانه و عینی مناسب برای نسل دوم مطالعات فرهنگی در انگلستان فراهم آمد و مطالعات فرهنگی را به جریانی پر قدرت بدل ساخت. اما فراز و فرودهایی که در نسبت مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی در بریتانیا رخ داده‌اند و بنابراین نسل‌ها و پارادایم‌های گوناگون را در آن پدید آورده‌اند چنان که دیدیم مختص سیر تاریخی انگلستان و گسست‌های آن از عصر میانه ویکتوریایی تا حال حاضر است و بی تردید، چنین نسبتی در دیگر فضاهای اجتماعی مختصات دیگری به خود می‌گیرد.

روبارویی مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی ایرانی

ردیابی نسبت مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی در ایران کار دشواری است. بخشی از این دشواری ناشی از پنهان بودن، و شاید مغشوش بودن، خط و ربطها یا به تعبیر دقیق‌تر برنامه‌های پژوهشی^۲ هر دو حوزه در ایران است. البته باید اعتراف کرد که از آن‌جا که اصطلاح برنامه پژوهشی در معنای دقیق آن نه طرحی از پیش تدارک شده که الگویی مضمیر در آثار پژوهشگران و دانشوران یک حوزه علمی است، از این رو برنامه پژوهشی باید کشف شود و وظیفه این کشف بر عهده منتقدان است. از این رو، شاید باید روشن نبودن برنامه‌های پژوهشی اجتماعات علمی را در دو حوزه مورد بحث ناشی از کم‌کاری محققان و منتقدانی دانست که باید

1. Marxism Today

۲. برای مفهوم برنامه پژوهشی ر.ک. Lakatos 1978: 47-52 و چالمرز ۱۳۷۳: ۱۱۹-۱۲۶

با واریسی آثار این حوزه‌ها به تعیین مرزهایی مبادرت ورزند که برنامه‌های پژوهشی متفاوت را از هم متمایز می‌سازد. هر چند که پا نگرفتن اجتماعات علمی و بنابراین سنت‌های آکادمیک علمی در ایران نیز در این امر بی‌تاثیر نبوده است.

با وجود این، با تکیه بر آثار و اظهارنظرهای جسته و گریخته‌ای که در حیطه‌های تاریخ جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی جامعه‌شناسی در ایران^۱ صورت گرفته می‌توان دو برنامه پژوهشی^۲ عمده را در جامعه‌شناسی ایران تشخیص داد، که البته هر یک گستره‌ای از رویکردهای رادیکال تا معتدل را دربر می‌گیرد و بر همین اساس طیفی خاکستری مرز بین آن‌ها را پر می‌کند^۳:

۱. محافظه‌کاری نظری- روشی؛

۲. کثرت باوری نظری- روشی.

برنامه پژوهشی نخست را در وهله اول می‌توان در آثاری یافت که با تعلق نظری به یک دستگاه مفهومی، نظیر پوزیتیویسم یا مارکسیسم یا رویکردی تلفیقی، در پی توضیح پدیده‌های مورد بررسی‌شان برآمده‌اند. در واقع، با همین رویکرد بود که جامعه‌شناسی در ایران آغاز شد. نسل اول جامعه‌شناسان ایرانی از دهه ۱۳۱۰ تا ۱۳۴۰ همین رویکرد را به جامعه‌شناسی داشتند. این نسل که عمدتاً تحصیل کرده فرانسه بودند با خود پوزیتیویسم فرانسوی را به ارمغان آوردند.

۱. از جمله برخی آثار از این دست می‌توان به مهدی و لهسانی زاده (۱۳۷۵)، آزاد (۱۳۸۷ و ۱۳۸۹)، نراقی (۱۳۷۹) اشاره کرد.

۲. مهدی و لهسانی زاده قائل به سه‌گرایش در جامعه‌شناسی ایران، البته در طول سه دهه ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵، هستند که با عناوین گرایش رایج اروپایی، گرایش رادیکال، و گرایش ترکیبی از آن یاد می‌کنند (مهدی و لهسانی زاده ۱۳۷۵: ۷۳-۸۲) ضمن آن که از پاگیری گرایش دیگری، با عنوان جامعه‌شناسی اسلامی، پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ سخن می‌گویند که از سویی در انقلاب فرهنگی، از سویی دیگر در تلاش‌های سید منیرالدین حسینی آل هاشمی در فرهنگستان علوم اسلامی و از سویی دیگر در معتقدان به ریشه دار بودن اندیشه جامعه‌شناختی در جامعه اسلامی منشا گرفته است (مهدی و لهسانی زاده ۱۳۷۵: ۱۰۸-۱۱۶). اما به نظر می‌رسد با تکیه بر مفهوم "برنامه پژوهشی" به جای تکیه بر مفهوم "گرایش" همه این مقولات را ذیل مقوله محافظه‌کاری نظری- روشی گنجانند. گر چه قرار دادن رویکردهای متأثر از مارکس و مارکسیسم در جامعه‌شناسی ذیل برنامه پژوهشی محافظه کارانه ممکن است در وهله نخست موجه به نظر نرسد اما با توجه به قیده‌های نظری و روشی برای این برنامه پژوهشی به نظر منطقی می‌رسد. ضمن آن که همپوندی گرایش‌های ترکیبی (یا به تعبیر این مقاله، تلفیقی) در جامعه‌شناسی با برنامه پژوهشی محافظه کارانه نیز از محورهای مقاله ای است که نگارنده در دست تهیه دارد.

۳. این نکته را مهدی و لهسانی زاده به خوبی تذکر داده اند که در چنین مقوله بندی‌های کلی "ممکن است تلقی‌ها و دیدگاه‌های ویژه و منحصر به فردی که در مقولات ساده شده قابل ارائه نیستند را دربر نگیرند... ما آگاه از این خطر هستیم و امیدواریم که عمومیت بخشی‌های ما بیش از حد دور از واقعیت نباشد" (مهدی و لهسانی زاده ۱۳۷۵: ۸۲).

چنان که در نخستین کتاب جامعه‌شناسی در ایران، جامعه‌شناسی یا علم/اجتماع: مقدمات و اصول (۱۳۲۲)، به ترجمه یحیی مهدوی هدف جامعه‌شناسی دستیابی به قوانین حاکم بر امور اجتماعی تعبیر شده است (آزاد ارمکی ۱۳۸۷: ۱۵)؛ ادعایی که نوای آگوست کنت به خوبی از آن شنیده می‌شود. همین رویکرد بود که در نسل اول از جانب کسانی چون صدیقی و بهنام و نیز نراقی و راسخ و کاردان نیز دنبال شد.^۱

اما چنین رویکردهای عمدتاً جزم‌گرایانه به تدریج در نسل‌های بعدی جامعه‌شناسی ایران به سمت نوعی رویکرد تلفیقی حرکت کرد (برای نمونه ر.ک. چلبی ۱۳۸۹: ۳۶۸-۳۷۳؛ عبداللهی: ۱۳۸۹: ۳۴۳ و ۳۶۳؛ جلالی‌پور ۱۳۸۷: ۳۴-۳۵). این رویکردها با فرض جوانی علم جامعه‌شناسی در جهان و در ایران (برای نمونه ر.ک. جلالی‌پور ۱۳۸۷: ۲۲) مسیر پیشرفت تئوریک- روشی جامعه‌شناسی را نوعی انباشت می‌دانند که از راه تلفیق رویکردهای متفاوت میسر می‌شود (برای نمونه ر.ک. عبداللهی ۱۳۸۹: ۳۴۳).

اما برنامه پژوهشی دوم به تدریج در دهه ۱۳۷۰ بود که رشد کرد. این رویکرد با این که در بیرون از آکادمی جامعه‌شناسی در ایران نضج گرفت، اما به تدریج از طریق آرای کسانی چون اباذری و آزاد ارمکی و از جمله در قالب رشته مطالعات فرهنگی به آکادمی وارد شد.^۲ اباذری با تاکید بر گسترش برنامه‌های پژوهشی متنوع در میان جامعه‌شناسان ایرانی (اباذری ۱۳۸۹: ۳۵۲-۳۵۸؛ اباذری ۱۳۸۲) و آزاد ارمکی با تاکید بر پارادایمی دیدن جامعه‌شناسی (آزاد ارمکی ۱۳۸۹ و a۱۳۸۹) به این سمت سوق یافته‌اند. می‌توان منشأ یکی از گرایش‌های مطالعات فرهنگی را در ایران که عمدتاً در میان اساتید و فارغ‌التحصیلان دانشگاه علم و فرهنگ قابل ردیابی است در پیوند با این برنامه پژوهشی دید (برای نمونه ر.ک. روایت تکثرگرایانه رضایی ۱۳۸۷ از مطالعات فرهنگی). یا شاید دقیق‌تر باید گفت این برنامه پژوهشی در جامعه‌شناسی ایران در قالب این گرایش در مطالعات فرهنگی ایران عینیت یافته است. شایان ذکر است که این گرایش ریشه‌هایی در بیرون از آکادمی نیز داشته است که در دهه ۱۳۷۰ در حلقه‌ای که گرد نشریاتی چون /رغنون شکل گرفت صورتبندی شد.

اما رشته مطالعات فرهنگی در ایران با این گرایش وارد آکادمی نشد. در واقع، دانشگاه علامه طباطبایی که پیشگام تاسیس این رشته بود عمدتاً از منظری مردم‌شناسانه به طرح آن

۱. همچنین در کنار این رویکرد، به تدریج در اواخر دهه ۱۳۴۰ رویکردهای دیگری نیز در جامعه‌شناسی ایران رشد کرد. از جمله این رویکردهای کمی‌گرایی، جامعه‌شناسی امریکایی، رویکردهای مارکسیستی؛ رویکردهای پسااستعماری، و نیز رویکردهای هایدگری.

۲. آزاد ارمکی در گفت و گویی با مرکز تحقیقات و مطالعات رسانه‌ای همشهری خود و دکتر اباذری را بنیان‌جی‌ترین شکل مطالعات فرهنگی می‌خواند <http://www.hccmr.com/news-644.aspx>.

پرداخت و تربیت متخصصان مدیریت فرهنگی را هدف خود قرار داد. اما در دانشگاه علم و فرهنگ روال به منوالی دیگر است. دروسی که دانشجویان رشته مطالعات فرهنگی در این دانشگاه می‌گذرانند نه مبنایی انسان‌شناختی/مردم‌شناختی دارد و نه هدف تربیت مدیران فرهنگی را پی می‌گیرند، بلکه از اساس جامعه‌شناختی‌اند. بنابراین، شاید بتوان برنامه‌های پژوهشی مطالعات فرهنگی را در ایران در دو گرایش دانشگاه علامه طباطبایی و علم و فرهنگ خلاصه ببینیم که هیچ یک از این دو گرایش در تقابل با جامعه‌شناسی شکل نگرفته‌اند. به این ترتیب، به نظر نمی‌رسد بتوان خط سیر مطالعات فرهنگی را در ایران در تقابل با جامعه‌شناسی خوانش کرد و همین نکته تفاوت میان تبار مطالعات فرهنگی را در ایران با انگلستان، به عنوان زادگاه مطالعات فرهنگی نشان می‌دهد. اگر در انگلستان مطالعات فرهنگی از ریشه‌هایی چون نقد ادبی منشاء گرفت و بالید و چنان که دیدیم به تدریج چتری گشود و بسیاری از اندیشمندان را از حوزه‌های متفاوت زیر آن جمع کرد، این حوزه در ایران در اثر تقابلهایی درون‌گفتمانی رشد کرد. با این وصف، پیامد اصرار بر قرار دادن مطالعات فرهنگی در مقابل جامعه‌شناسی، در قالب روایتی عام از هر دو تغییر در صورت‌بندی گفتمانی جامعه‌شناسی است. با این حال، جامعه‌شناسی امروز ایران از جهاتی بی‌شبهت به جامعه‌شناسی انگلیس تا پیش از دهه ۱۹۶۰ نیست. به هر رو گفتمان غالب در جامعه‌شناسی ایران نوعی جامعه‌شناسی رام و آرام را رقم زده است که یا بی‌کارکرد است یا در جهت تثبیت وضع موجود با پذیرش کلیت آن است؛ به تعبیر میرسپاسی بدنه اصلی این جامعه‌شناسی در خدمت حکومت است (میرسپاسی، ۱۳۸۱: ۱۵۳). با این وصف، چه بسا بتوان وجود همان دو خلاء تئوریک و پراتیک در جامعه‌شناسی ایران را نیز موتور محرکه مطالعات فرهنگی، البته در روایتی که در قالب دانشگاه علم و فرهنگ عینیت یافته، در جامعه ما دانست؛ هر چند که این موتور محرکه از دل خود جامعه‌شناسی برخاسته است.

اما باید توجه داشت که بستر اجتماعی ایران، هم در مقطع رویش گونه‌ای از مطالعات فرهنگی در بیرون از آکادمی و هم در مقطع آکادمیک شدن آن تفاوت‌هایی آشکار با جامعه انگلستان دارد. مطالعات فرهنگی در ایران در مقطعی رویید (اواسط دهه ۱۳۷۰) که جامعه ایران نفس تازه می‌کرد و تا حدی دامنه آزادی‌های فردی و اجتماعی، نسبت به یکی دو دهه پیش گسترده‌تر بود. این در حالی است که در انگلستان مقطع پیدایش مطالعات فرهنگی هم‌زمان بود با اقتدارطلبی دولت‌های رفاه که با ادعای تحقق عدالت اجتماعی در پی ایجاد جامعه‌ای یکدست برآمده بودند که آزادی‌های فردی و اجتماعی در آن‌ها به شدت تحدید می‌شد و نابرابری‌ها و تبعیض‌های طبقاتی و جنسیتی و نژادی را می‌پوشاند؛ شکاف‌هایی که با بزرگ و ناکارآمد شدن دولت‌های رفاه خود را نشان می‌دادند و با چرخشی به راست که در دهه ۱۹۷۰ کرد امکان نقد

آن‌ها فراهم شد. با این وصف، شاید بتوان مطالعات فرهنگی را در انگلستان از وجهی واکنشی در قبال گسترش قدرت بیش از پیش حکومت در مقابل حوزه عمومی دانست در حالی که در ایران این امر منبعت از قدرت گرفتن مقطعی حوزه عمومی در قبال حکومت بوده است.

نسبت متقابل

بر اساس آنچه تاکنون بیان شد، مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی در این مسیرهای پرپیچ و خم که طی کرده‌اند چه نسبتی با یکدیگر برقرار کرده یا می‌توانند بکنند؟ این همان پرسش راهبر ما بوده است. پرسشی که از دل آن به دنبال توضیح ربط این دو حوزه در ایران و به تبع آن، فهم شرایط بالیدن آن دو بوده‌ایم. بنا به گزارش تبارشناختی پیش گفته، بی‌تردید، راه حل‌های ممکن در زمینه مواجهه این دو حیطه را می‌توان در دو دسته کلی خلاصه کرد: یکی تلاش برای پر کردن شکاف موجود میان این دو حیطه و دیگری حفظ این شکاف. راه حل نخست از منظری همان راهی است که چارلز پرسی اسنو^۱ (۱۹۵۹) در خطابه "دو فرهنگ" به آن پرداخت و پیش پای علم و ادبیات گذاشت. اسنو در این خطابه بر آن بود که فرهنگ مشترک از دست رفته و شکافی که میان دانشمندان علوم و روشنفکران اهل ادب پدیدار شده قدرت تخیل را از گروه نخست گرفته و گروه دوم را در فرهنگ سنتی اسیر کرده است (کریچلی ۱۳۸۷: ۷۶-۸۰).^۲ از نظر او پر شدن این شکاف به غنی شدن هر دو می‌انجامد. در واقع اسنو سخن از گفتگوی میان دو حیطه‌ی متمایز می‌کرد؛ یکی از گزینه‌هایی که مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی هم در مواجهه با یکدیگر پیش رو دارند همین است.^۳ به هر رو گسترش این

I. C. P. Snow

۲. این جدال که به تعبیری جدالی قدیمی میان هابز و لاک، بنتام و کولریج، فایده‌گرایی و رمانتیسم، لیبرالیسم و محافظه‌کاری است ریشه‌های دیرینه در انگلستان دارد. چنین جدالی که جان استورات میل هم به آن پرداخته و آن را مشخصه روح انگلیسی می‌داند میان هاکسلی و آرنولد هم در دهه ۱۸۸۰ در گرفت (کریچلی ۱۳۸۷: ۷۲-۷۳ و ۷۸-۷۹).

۳. جالب است که آسیب‌شناسی که اسنو از فرهنگ پیش نهاد در ۱۹۶۳ به گزارش رایینز در خصوص تحصیلات عالی در انگلستان راه یافت و منجر به پا گرفتن "دانشگاه‌های تازه" شد، از جمله سانسکس و واریک و یورک و کیل و کنت و ایست انگلیکا و اسکس. از برنامه‌های این دانشگاه‌ها این بود که به دانشجویان علوم طبیعی موضوعاتی در حیطه علوم انسانی و علوم اجتماعی هم آموزش داده شود و برعکس. شایان توجه این که این برنامه در دهه ۱۹۸۰ در زمان دولت تاچر به واسطه انتقاداتی که به این دانشگاه‌ها وارد آمد کنار گذاشته شد و برنامه گسترش میان رشته‌ای‌ها جای آن را گرفت (کریچلی ۱۳۸۷: ۷۶-۸۰؛ جانسون ۱۳۷۸: ۱۳۱-۱۳۲). به هر رو، چنین موضعی را از جمله می‌توان در تمام مقاله‌های کتاب *از جامعه‌شناسی به مطالعات فرهنگی: رویکردی جدید* به ویراستاری الیزابت لانگ طرح شده و نویسندگان این مقالات که از رشته‌های متفاوتی آمده‌اند کلنچار بر سر قلمرو را به حداقل رسانده و به جد به کار بر روی فصل‌های مشترک این حیطه‌ها پرداخته‌اند (به نقل از ولف ۱۹۹۹: ۵۰۲)؛ ولف نیز همین گزینه را پیش می‌نهد (ولف ۱۹۹۹: ۵۰۵-۵۰۶).

گفتگو می‌تواند به پیدایش و گسترش نظریه‌های پساارشته‌ای حول خوشه‌های کلیدی منجر شود که سیدمن از آن هواداری می‌کند (سیدمن ۱۳۸۶: ۳۶۰-۳۶۳).

اما گزینه‌های دیگری نیز برای پر کردن این شکاف وجود دارد. از جمله این گزینه‌ها تلفیق این دو در هم است. چنین رویکردهای تلفیقی همسو با اصل پارسونزی برابری علوم به نظر می‌رسد و نزدیک به آن رویکردی است که والرشتاین هم برای تحقق یک علوم اجتماعی واحد از آن دفاع می‌کند (الرشتاین ۱۹۹۹).

گزینه دیگر برای پر کردن شکاف فوق، چنان که تشریح شد، ادغام این دو در هم است، که با ادعای شمول یکی بر دیگری صورت می‌گیرد؛ نگاهی که عمدتاً از جانب جامعه‌شناسان وابسته به حیطه جامعه‌شناسی فرهنگی^۱ در پیش گرفته شده است. حامیان این نگاه گرچه جنبه‌های فرهنگی زندگی روزمره را بر مولفه‌های دیگر در تئوری‌های خود اولویت می‌دهند، معتقدند هر آن چه در مطالعات فرهنگی مطرح شده به نحوی غنی‌تر در سنت جامعه‌شناسی وجود دارد. اساساً این رویکرد را باید رویکردی تعارض آمیز دانست که در پی حذف رقیب از صحنه است؛ در این خصوص می‌توان از تعبیر جان استوارت میل بهره گرفت و گفت مواجهه میان این دو همچون مواجهه دو فرقه دینی است که هر دو طرف صرفاً برای حمله بردن بر یکدیگر به مطالعه آثار یکدیگر می‌پردازند (کریچلی ۱۳۸۷: ۷۲).^۲ در چنین مواجهه‌ای هر یک از طرفین می‌کوشد با طرح روایتی یکپارچه از خود و دیگری به کمک ساز و کارهای گفتمانی چون کلیشه‌سازی به طرف مقابل بتازد، بی آن که مشخصاً بگویند روی سخن‌شان با کدام مطالعات فرهنگی یا جامعه‌شناسی است! همین مواجهه را جامعه‌شناسی در مرحله تثبیت خود با روان‌شناسی و تاریخ نیز صورت داد که نمونه‌های آن را در کنت، دورکیم و زیمل می‌توان یافت.^۳ اما راه حل کلی دیگری که در ابتدای این بحث طرح شد، یعنی حفظ این شکاف، نیز هوادارانی دارد. این همان راه حلی است که جان استوارت میل پیش پای فلسفه انگلستان می‌گذارد؛ نقل قول نیش دار زیر از وی به رغم طولانی بودن شایسته ذکر است:

1. Cultural Sociology

۲. فضای حاکم بر رابطه مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی در ایران امروزه نزدیک به این وضعیت به نظر می‌رسد.

۳. جالب این که همه فریادهایی که کنت بر سر روان‌شناسی، به طور عام، کشید، یا پس از او در جامعه‌شناسی با تکیه بر آرای کنت کشیده شد، مبتنی بر اطلاعات او از افکار ویکتور کوزین (Victor Cousin) بود (Pickering 2003: 37). همچنین خوب است توجه کنیم که زیمل اگر چه در جاهایی به روان‌شناسی می‌تازد، اما خود مجدداً به روایت‌های دیگری از روان‌شناسی متوسل می‌شود (فریزی ۱۳۸۶). شایان ذکر است که در روایت‌های وطنی مطالعات فرهنگی هم همین کار عیناً با جامعه‌شناسی می‌شود. در این روایت‌ها جامعه‌شناسی، به معنای عام، نقد می‌شود اما به نظر می‌رسد منظور نسخه‌ای بی‌یال و دم و اشکم از جامعه‌شناسی پوزیتیویستی و پارسونزی است.

"در میان حقایقی که فیلسوفان قاره ای به‌دانش رسیده‌اند، اما انگلیسی‌های انگشت شماری آن‌ها را دریافته‌اند، یک حقیقت در وضع فعلی ناکاملی علوم ذهنی و علوم اجتماعی، اهمیت شیوه‌های متضاد فکری است: شیوه‌های متضادی که در عالم نظر برای همدیگر درست همان قدر ضروری هستند که قدرتهای مهار کننده در قانون اساسی کشورها. در واقع درک روشن این ضرورت یگانه بنیان عقلانی و پایدار تساهل فلسفی است خطر بزرگ در فلسفه این نیست که غلط را به جای درست (حقیقت) بگیریم، بلکه بیش‌تر این است که بخشی از حقیقت را با کل حقیقت به اشتباه بگیریم. می‌توان به درستی گفت که تقریباً در هر یک از بحث و جدل‌های اساسی، چه در گذشته و چه در حال، در زمینه فلسفه اجتماعی، هر دو طرف در آن چه بر آن صحنه می‌گذاشتند بر حق بودند، اگر چه در آنچه انکار می‌کردند، به عکس، به خطا می‌رفتند، و اگر هر یک از دو طرف می‌توانست نظر طرف مقابل را هم به نظر خودش اضافه کند، دیگر به چیز دیگری برای تصحیح آموزه‌اش نیازی نمی‌داشت" (به نقل از کریچلی ۱۳۸۷: ۷۳).

از جمله هواداران این رویکرد، که در مقابل رویکردهای جزمی و تلفیقی بر تکثرگرایی در علم تاکید می‌کند، می‌توان به کرایب اشاره کرد که می‌نویسد: "تلاش برای یافتن ترکیبی نظری [در جامعه‌شناسی] تلاش در تحمیل یک نظریه اجتماعی تمامیت خواه است" چرا که جامعه‌شناسی به عنوان رشته‌ای تکثرگرا و قابل انعطاف و مشتمل بر نظریه‌ها و روش‌ها و مباحث گسترده "ساختار جهانی اجتماعی واقعی را و کثرت موضوع‌های متفاوتی که آن را پدید می‌آورد بازتاب می‌دهد" (کرایب ۱۳۸۲: ۴۴۲). از این رو شاید باید پذیرفت که مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی با حفظ رویکردهای خاص در تکثری چندجانبه زمینه‌هایی برای بحث درباره جهان اجتماعی‌اند. پذیرش این تکثر گذشتن از جزم‌گرایی رشتگی و دریافتن گسست‌های نظری است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در صحبت از مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی و نسبت این دو با یکدیگر در واقع با شاخه‌ها یا به تعبیر دقیق‌تر، پارادایم‌های متعدد و مجزایی طرفیم که هر یک در مسیرهای متفاوت و در بسترهای اجتماعی متفاوتی سیر کرده‌اند. به این اعتبار، مطالعات فرهنگی در انگلستان در واکنش به پارادایم خاصی از جامعه‌شناسی و در یک وضعیت خاص اجتماعی پدیدار شد و حرکت‌های بعدی‌اش هم بر همین اساس قابل توضیح است. در این مقاله با همین رویکرد پیدایش و تحولات مطالعات فرهنگی را در دو مسیر تئوریک و پراتیک دنبال کردیم و کوشیدیم ریشه‌های درونی و بیرونی تحولات آن را به ویژه در انگلستان و آمریکا دنبال کنیم.

پذیرفته است که مطالعات فرهنگی در بستر جامعه بریتانیایی صورت‌بندی شد و لازم است تأکید کنیم مطالعات فرهنگی در نقد گونه خاصی از جامعه‌شناسی، که می‌توان آن را جامعه‌شناسی محافظه‌کار نامید^۱ و نیز نقد وضعیت خاص اجتماعی حاکم بر انگلستان پدیدار شد. شرایط عینی اجتماعی بستر لازم برای رشد و گسترش‌های آن را در مسیرهای گسسته و منقطع بعدی پدید آورد. در واقع همین شرایط عینی تاریخی- اجتماعی بود که از جامعه‌شناسی انگلیس علمی عقیم و سر به راه ساخته بود که در خدمت تثبیت وضع موجود بود. مطالعات فرهنگی پس از جنگ جهانی دوم برای پر کردن همین خلاء و در واکنش به شرایط عینی اجتماعی و برای پاسخ دادن به پرسش‌هایی پدیدار شد که جامعه‌شناسی پاسخ نمی‌داد. نکته شایان توجه این است که در این مسیر، مطالعات فرهنگی هم در بدو شکل‌گیری و هم در ادامه، دست کم به عنوان یکی از منابع، به سنت‌های مغفول مانده در جامعه‌شناسی انگلیس مراجعه کرد. به زبانی دیگر، مطالعات فرهنگی در جوامعی که سنت‌های جامعه‌شناختی قوی داشتند پدیدار نشد چرا که جامعه‌شناسی هم پاسخگوی این پرسش‌ها بود و هم راهبر به تغییرات اساسی. مطالعات فرهنگی در بریتانیا پدیدار شد و در آمریکا از آن استقبال شد که در آن‌ها جامعه‌شناسی خصلتی محافظه‌کارانه یافته بود. هرچند فضای اجتماعی آمریکا توانست مطالعات فرهنگی را هم سر به راه کند و از آن علمی محافظه‌کار بسازد.

در واقع، برآمدن و گسترش حیطه‌های فکری حاصل رابطه‌ای دیالکتیکی میان شرایط اجتماعی و شرایط تئوریک است. حیطه‌ای چون مطالعات فرهنگی در شرایطی در انگلستان به‌روز و ظهور یافت که جامعه‌شناسی آن به لحاظ تئوریک عقیم بود و بنابراین به لحاظ پراتیک نیز امکان مداخله در تغییر ساختاری در وضع موجود به سمت وضع مطلوب را نیز نداشت. این بود که مطالعات فرهنگی با طرح این پرسش‌ها و با هدفی سیاسی، مبنی بر مداخله در وضع موجود، ظهور یافت. ضمن این که اساساً شرایط اجتماعی برآمده از چرخش نظام سیاسی به راست، و پی‌گیری مشیی لیبرال، در فضای دهه ۱۹۷۰ امکان نقد را نیز به آن می‌داد؛ در همین فضا پروژه تولید روشنفکران ارگانیک، مشتمل بر دو وجه تئوریک (خوشبینی به اندیشه) و عملی (بدبینی به اندیشه و خوش بینی به اراده) از جانب مطالعات فرهنگی در پیش گرفته شد و در کنار مباحث مربوط به طبقه اجتماعی، مباحث نژادی و جنسیتی نیز به منظور نقد نظام‌های تبعیض در دستور کار مرکز مطالعات فرهنگی بیرمنگام قرار گرفت.

اما جامعه‌شناسی امروز ایران گرچه از جهاتی شبیه به جامعه‌شناسی انگلیس تا پیش از دهه ۱۹۶۰ است، از جهاتی مهم تفاوت‌هایی با آن دارد و همین تفاوت‌هاست که روند و روال آن را

۱. چنان که در مقدمه توضیح داده ایم نه جامعه‌شناسی و نه مطالعات فرهنگی، هیچ یک، کلی یکپارچه نیستند که بتوان آن را در کلیت شان در تقابل با یکدیگر قرار داد.

متمايز می‌سازد و چه بسا نسبت آن را با جامعه شناسی متفاوت از چیزی می‌کند که در انگلستان بوده است. در این خصوص، علاوه بر مواردی که پیش از این گفته شد باید توجه کرد که فضای فکری انگلستان، در مقطع زایش مطالعات فرهنگی، به هر رو فضایی دوصدایی بوده است. بر این فضا، گرچه عموماً نوعی محافظه‌کاری غلبه داشت اما به هر رو در کنار روایت مسالمت‌جویانه لاک از لیبرالیسم روایت مهاجم هابز و در کنار کولریج، بن‌تام هم بوده است. اگر دو پارادایم مذکور در جامعه شناسی ایران، بنا به فضای کلی حاکم بر تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی، امکان همجواری نداشته باشند و مقهور جامعه تک‌صدایی ایران شوند دو دام پیش روی مطالعات فرهنگی ایران خواهد بود. اولین دام محدود شدن‌اش به پروژه‌های تئوریک است.^۱ در این صورت، که همان رویکرد امپریالیستی نظری از جانب جامعه‌شناسان نیز در همین راستا عمل می‌کند، مطالعات فرهنگی در این فضای تک‌صدا استحاله یافته و به رشته‌ای دانشگاهی و رام و آرام بدل می‌شود و کنار دست جامعه‌شناسی آکادمیک می‌نشیند. اما دام دوم این است که برای برون رفت از فضای تک‌صدا به پروژه‌های سیاسی بدل شود^۲ که در این صورت با این خطر مواجه است که انگ غیرخودی و برانداز خورده و به کل حذف شود. با این وصف، مطالعات فرهنگی در ایران گام‌های بعدی خود را باید با توجه به این دو دام پیش رو بردارد تا به جای استحاله یا خودزنی قابلیت پیش‌برد پروژه‌های تئوریک و پراتیک خود را توأم داشته باشد.

۱. به تعبیر هال (۱۳۸۶b)، خوشبینی به اندیشه.

۲. به تعبیر هال (۱۳۸۶b)، بدبینی به اندیشه و خوشبینی به عمل.

منابع

- اباذری، یوسف‌علی (۱۳۸۹) همایش مسائل اجتماعی در ایران (۱۳۸۵)؛ میزگرد چالش‌های تولید و کاربرد نظریه‌های جامعه‌شناسی در ایران. تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.
- ----- (۱۳۸۲) "حل مسئله". نامه علوم اجتماعی؛ ۱۱(۱) (پیاپی ۲۱): ۳۰۳-۳۱۸
- استونز، راب (۱۳۸۱) متفکران بزرگ جامعه‌شناسی. مهرداد میردامادی. چاپ دوم. تهران: مرکز.
- آزاد ارمکی، تقی (۱۳۸۹) همایش مسائل اجتماعی در ایران (۱۳۸۵)؛ میزگرد چالش‌های تولید و کاربرد نظریه‌های جامعه‌شناسی در ایران. تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.
- ----- (۱۳۸۹) نظریه پردازی در جامعه‌شناسی. تهران: جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم.
- ----- (۱۳۸۷) "آموزش جامعه‌شناسی در ایران؛ مشکلات و فرصت‌ها". مجله آموزش عالی ایران؛ ۱(۱): ۱-۲۹.
- ----- (<http://www.hccmr.com/news-644.aspx>.)
- باکاک، رابرت (۱۳۸۶) صورت‌بندی‌های فرهنگی جامعه مدرن. مهران مهاجر. تهران: آگاه.
- بشیریه، حسین (۱۳۷۹) نظریه‌های فرهنگ در قرن بیستم. تهران: موسسه فرهنگی آینده پویان.
- بندیکس، راینهارد (۱۳۸۲) سیمای فکری ماکس وبر. محمود رامبد. تهران: هرمس
- بودن، ریمون (۱۳۸۳) مطالعاتی در آثار جامعه‌شناسان کلاسیک ۱. باقر پرهام. تهران: مرکز.
- جانسون، لزی (۱۳۷۸). منتقدان فرهنگ: از ماتیو آرنولد تا ریموند ویلیامز. ضیاء موحد. تهران: طرح نو.
- جلاتی‌پور، حمیدرضا و جمال محمدی (۱۳۸۷). نظریه‌های متاخر جامعه‌شناسی. تهران: نی.
- چالمرز، آلن ف. (۱۳۷۳). علم چیست؟ نظریات تازه‌ای درباره فلسفه علوم بوپر، کوهن، لاکاتوس، فایرابند. محمد مشایخی. تهران: سهامی انتشار.
- چلبی، مسعود (۱۳۸۹). همایش مسائل اجتماعی در ایران (۱۳۸۵)؛ میزگرد چالش‌های تولید و کاربرد نظریه‌های جامعه‌شناسی در ایران. تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.

- رضایی، محمد (۱۳۸۷). "درآمدی بر مطالعات فرهنگی" در *مطالعات فرهنگی، مصرف فرهنگی و زندگی روزمره در ایران*، به اهتمام عباس کاظمی. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تهران.
- ----- (۱۳۸۶). <http://velashedi.blogfa.com/post-29.aspx>.
- سیدمن، استیون (۱۳۸۶a) "نسبی کردن جامعه‌شناسی: چالش مطالعات فرهنگی". جمال محمدی در *مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات*، گزینش و ویرایش محمد رضایی. تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تهران.
- ----- (۱۳۸۶b). *کشاکش آرا در جامعه‌شناسی*. هادی جلیلی. تهران: نشر نی.
- عبداللهی، محمد (۱۳۸۹) *همایش مسائل اجتماعی در ایران (۱۳۸۵)*؛ میزگرد چالش‌های تولید و کاربرد نظریه‌های جامعه‌شناسی در ایران. تهران: انجمن جامعه‌شناسی ایران.
- فاضل، نعمت‌الله (۱۳۸۷) "کدام مطالعات فرهنگی". *خردنامه*، ۲۸: ۱۸.
- فرکلاف، نورمن (۱۳۷۹) *تحلیل انتقادی گفتمان*. محمد نبوی و مهرداد مهاجر. تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه.
- فریزی، دیوید (۱۳۸۶) *گئورگ زیمل*. جواد گنجی. تهران: گام نو.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۴) *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*. چاپ سوم. تهران: نشر نی.
- فوگن، هانس نوربرت (۱۳۸۵) *ماکس وبر*. محمود رامبد. تهران: هرمس.
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۸۹) "چرا از مرگ سخن می‌گویند؟ تاملی انتقادی در اندیشه مرگ جامعه‌شناسی و تولد مطالعات فرهنگی". *مهرنامه*، ۵: ۶۸-۶۹.
- کاظمی، عباس (۱۳۸۸) <http://kazemia.persianblog.ir/post/19>
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۷a). "از تجدد تا مابعد تجدد، از جامعه‌شناسی تا مطالعات فرهنگی" در *مطالعات فرهنگی، مصرف فرهنگی و زندگی روزمره در ایران*، به اهتمام عباس کاظمی. تهران: انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تهران.
- کچوئیان، حسین (۱۳۸۷b) "کدام مطالعات فرهنگی". *خردنامه*، ۲۸: ۱۸.
- کرایب، یان (۱۳۸۲) *نظریه اجتماعی کلاسیک: مقدمه‌ای بر اندیشه مارکس، وبر، دورکیم، زیمل*. شهناز مسمی پرست. تهران: آگاه.
- کریچلی، سایمون (۱۳۸۷) *فلسفه قاره‌ای*. خشایار دیهیمی. تهران: ماهی.
- کوزر، لیوئیس (۱۳۷۲) *زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی*. محسن ثلاثی. تهران: علمی.

- گیدنز، آنتونی (۱۳۶۳) **دورکیم**. یوسف اباذری. تهران: خوارزمی.
- مهدی، علی اکبر و عبدالعلی لهسایی زاده (۱۳۷۵) **جامعه‌شناسی در ایران**. نوشین احمدی خراسانی. تهران: توسعه.
- میرسپاسی، علی (۱۳۸۱) **دموکراسی یا حقیقت: رساله‌ای جامعه‌شناختی در باب روشنفکری ایرانی**. تهران: طرح نو.
- میلز، سی‌رایت (۱۳۷۰) **بینش جامعه‌شناختی، نقدی بر جامعه‌شناسی امریکایی**. عبدالعبود انصاری. چاپ دوم. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- نراقی، احسان (۱۳۷۹). **نظری به تحقیقات اجتماعی در ایران**. تهران: سخن.
- وبر، ماکس (۱۳۷۳) **اخلاق پروتستانی و روح سرمایه‌داری**. عبدالکریم رشیدیان و پریسا منوچهری کاشانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ویلیامز، ریموند (۱۳۸۰) "به سوی جامعه‌شناسی فرهنگ". علی مرتضویان. *ارغنون*، ۱۸: ۲۷۴-۲۵۱.
- هابسبام، اریک (۱۳۸۰) **عصر نهایت‌ها: تاریخ جهان ۱۹۱۴-۱۹۹۱**. حسن مرتضوی. تهران: آگاه.
- هال، استوارت (۱۳۸۶). **غرب و بقیه: گفت‌وگو و قدرت**. محمد متحد. تهران: آگاه.
- ----- (۱۳۸۶) **"مطالعات فرهنگی و میراث‌های نظری آن"**. محمد رضایی در **مطالعات فرهنگی: دیدگاه‌ها و مناقشات**، گزینش و ویرایش محمد رضایی. تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی واحد تهران.
- هانت، ای. ک. (۱۳۸۱) **تکامل نهادها و ایدئولوژی‌های اقتصادی**. سهراب بهداد. تهران: آگاه.
- هیوز، ه. استوارت (۱۳۶۹). **آگاهی و جامعه**. عزت‌الله فولادوند. تهران: علمی و فرهنگی
- Alexander, Jeffrey C. (ed.) 1988, **Durkheimian Sociology: Cultural Studies**, Cambridge: Cambridge University Press.
- Baron, Steve 1989, "The Study of Culture: Cultural Studies and British Sociology Compared," *Acta Sociologica*, 28(2): 71-85
- Goldman, Lawrence 2007, "Foundations of British sociology 1880-1930: contexts and biographies," *The Sociological Review*, 55(3): 431-440
- Grossberg, Lawrence, Cary Nelson and Paula Treichler, (eds.) 1992, **Cultural Studies**. New York & London: Routledge
- Gurvitch, Georges (1963). **The Spectrum of Social Time**. Tr. Myrtle Korenbaum & Phillip Bosserman. NY: Springer-Verlag
- Hall, S. (1981) 'Cultural studies: two paradigms', in T. Bennett et al. (eds.) **Culture, Ideology and Social Process**, London: Batsford
- Lakatos, Imre (1978). **The Methodology of Scientific Research Programmes**:

Philosophical Papers Volume 1. Cambridge: Cambridge University Press

- Lee, Orville 1999, "Social Theory across Disciplinary Boundaries: Cultural Studies and Sociology", *Sociological Forum*, 14(4): 547-581
- Pickering M. (2003), "August Comte," in George Ritzer (ed.) **The Blackwell Companion to Major Classical Social Theorists**, Oxford: Blackwell Publishing
- Thompson, Kenneth 2004, " Durkheimian Cultural Sociology and Cultural Studies", *Thesis Eleven* 79; 16-24
- Turner, Bryan S. 2006, "British sociology and public intellectuals: consumer society and imperial decline," *The British Journal of Sociology* 57(2): 169-188
- Wallerstein, Immanuel 1999, "The Heritage of Sociology, the Promise of Social Science Presidential Address, XIVth World Congress of Sociology, Montreal, 26 July 1998," *Current Sociology*, 47: 1-37
- Wolff, Janet 1999, "Cultural Studies and the Sociology of Culture," *Contemporary Sociology*, 28(5): 499-507